

دکتر رابرت وانوی ، سامونلز، سخنرانی 1

دکتر رابرت وانوی و تد هیلدیرانت، ۲۰۱۱ ©

کاری که می‌خواهم در یک مجموعه چهار سخنرانی انجام دهم، صحبت در مورد کتاب‌های اول و دوم سموئیل و بررسی این است که چگونه آنچه در این دو کتاب مهم عهد عتیق آمده است، با خط داستانی کل کتاب مقدس مطابقت دارد. بنابراین، این اولین سخنرانی از چهار سخنرانی در مورد اول و دوم سموئیل است. وقتی کسی عهد عتیق را می‌خواند، فکر می‌کنم یکی از اولین چیزهایی که باید در نظر گرفته شود، ویژگی ادبی یا ژانر مطالب خوانده شده است. کتاب‌های اول و دوم سموئیل، که در این سخنرانی‌ها به آنها توجه خواهیم کرد، جایگاه خود را در میان آنچه که عموماً به عنوان کتاب‌های تاریخی عهد عتیق شناخته می‌شود، پیدا می‌کنند. از آنجا که کتاب‌های تاریخی ویژگی ادبی متفاوتی نسبت به، به عنوان مثال، کتاب‌های قانون یا کتاب‌های شعر یا ادبیات حکمت دارند، به یک استراتژی خواندن متناسب با ویژگی ادبی خود نیاز دارند. بنابراین، در این چهار سخنرانی در مورد اول و دوم سموئیل، می‌خواهم با گفتن چیزی در مورد ماهیت نگارش تاریخی عهد عتیق شروع کنم. من این کار را انجام می‌دهم زیرا روشی که ما ماهیت تاریخ‌نگاری عهد عتیق را درک می‌کنیم، تأثیر بسیار مهمی بر نحوه خواندن و درک روایت‌های اول و دوم سموئیل دارد.

بنابراین اجازه دهید با یک سوال کلی شروع کنم: چه نوع تاریخ‌نگاری در عهد عتیق می‌یابیم؟ و چگونه ارزیابی صحیح از ویژگی تاریخ‌نگاری عهد عتیق به ما کمک می‌کند تا روایت‌های عهد عتیق را به شیوه‌ای مناسب بخوانیم و درک کنیم؟ سپس می‌خواهم در مورد اینکه چگونه درک صحیح از ماهیت تاریخ‌نگاری عهد عتیق به ما کمک می‌کند تا کتاب‌های اول و دوم سموئیل را به شیوه‌ای مناسب بخوانیم و درک کنیم، مطلب خاص‌تری بگویم. بنابراین ابتدا اجازه دهید چند نکته کلی در مورد ویژگی تاریخ‌نگاری عهد عتیق بیان کنم. وقتی در مورد کتاب‌های تاریخی عهد عتیق صحبت می‌کنیم، کتاب‌های زیر را در نظر داریم: اول از همه، کتاب‌های یوشع، داوران، روت، اول و دوم سموئیل و اول و دوم پادشاهان وجود دارند که همگی در دوره زمانی قبل از تبعید تنظیم شده‌اند. علاوه بر این، تواریخ اول و دوم را داریم که به طرز جالبی با یک شجره‌نامه آغاز می‌شود که به آدم برمی‌گردد و با فرمان کوروش، حاکم پارسی در سال ۵۳۸ قبل از میلاد، پایان می‌یابد. او یهودیان را از اسارت بابل آزاد کرد، اگرچه تمرکز اصلی تواریخ اول و دوم بر دوره سلطنت در اسرائیل است. علاوه بر این، کتاب‌های عزرا و نحمیا نیز وجود دارند که تجربیات یهودیانی را که پس از تبعید به سرزمین مادری خود بازگشتند، توصیف می‌کنند. و در نهایت داستان استر را داریم که در ایران و در میان یهودیانی که به سرزمین مادری خود بازنگشتند، اتفاق می‌افتد.

بنابراین حجم عظیمی از روایت تاریخی در عهد عتیق وجود دارد. در واقع اگر تعداد صفحات کتاب مقدس عبری را بشمارید، کاری که اتفاقاً برای آماده‌سازی این سخنرانی انجام دادم، کتاب‌هایی که نام بردم تقریباً چهل درصد از عهد عتیق را تشکیل می‌دهند. اگر روایت‌های تاریخی اسفار پنج‌گانه را به این اضافه کنیم، و تعداد

زیادی از آنها در اسفار پنج‌گانه وجود دارد، و همچنین فصل‌های ۳۶ تا ۳۹ کتاب اشعیا که آن هم روایت تاریخی است، و همچنین کتاب‌های یونس و ایوب، اگر آنها را به عنوان روایت تاریخی طبقه‌بندی کنیم، بیش از پنجاه درصد از محتوای عهد عتیق روایت تاریخی است.

وجود این همه مطالب تاریخی در عهد عتیق، پرسش مهمی را مطرح می‌کند. و آن پرسش این است: چرا اسرائیل چنین علاقه‌ی زیادی به تاریخ داشت؟ چرا اسرائیل، از میان تمام ملت‌های جهان باستان، تمایل بسیار بیشتری به ثبت و حفظ خاطرات تجربیات تاریخی خود نسبت به سایر مردمان جهان باستان داشت؟ و علاوه بر این، چرا اسرائیل نه تنها علاقه‌ی بیشتری به تاریخ و سنت‌های تاریخی نسبت به سایر مردمان باستان داشت، بلکه چرا مفهوم منحصر به فردی از تاریخ و نگارش تاریخی را نیز توسعه داد؟

هندریکوس برکوف، در کتاب خود با عنوان «مسیح، معنای تاریخ»، گفته است که ما نباید از یونان یا ایران، بلکه باید از اسرائیل به خاطر این حس خود که تاریخ هدف‌مند است و به همین دلیل معنا دارد، سپاسگزار باشیم. ووس، در کتاب خود با عنوان «الهیات کتاب مقدس»، ادعا کرد که «اصل حقیقی تاریخ‌نگاری، چیزی که تاریخ را چیزی بیش از وقایع‌نگاری می‌سازد، زیرا طرحی را کشف می‌کند و هدفی را مطرح می‌کند، نه ابتدا توسط مورخان یونانی، بلکه توسط پیامبران اسرائیل درک شده است. از این رو، همچنین درمی‌یابیم که فعالیت در میان این حلقه‌ها شامل تاریخ‌نگاری مقدس، تولید کتاب‌هایی مانند سموئیل و پادشاهان است که در آنها سیر وقایع در پرتو یک طرح الهی در حال آشکار شدن قرار می‌گیرد. بنابراین، می‌توان معنای خوبی را در رسم باستانی و متعارف‌نامیدن این نوشته‌های تاریخی به عنوان پیامبران پیشین یافت.» جی. ارنست رایت، در این کتاب با عنوان «خدایی که عمل می‌کند»، نیز به آنچه که او «توجه خاص اسرائیل به سنت‌های تاریخی» توصیف می‌کند، توجه کرد و خاطر نشان کرد که تمرکز عهد عتیق صرفاً بر شاهکارهای فردی قهرمانان و پادشاهان، و نه صرفاً بر هیئت‌های درباری مانند «وقایع‌نامه بابلی» نبوده، بلکه بر وحدت و معناداری تاریخ جهانی از آغاز زمان تا پایان زمان بوده است. در چارچوب این تاریخ جهانی است که وقایع‌نگاری رویدادهای منفرد تنظیم می‌شوند و در نهایت معنای خود را دریافت می‌کنند.» بنابراین می‌توانیم بگوییم که اسرائیل چیزی را داشت که می‌توان آن را مفهوم خطی تاریخ نامید. این ایده که رویدادهای تاریخی معنا دارند زیرا بخشی از یک فرآیند تاریخی هدف‌مند بودند و به سمت یک هدف حرکت می‌کردند. این ایده که تاریخ متری و هدف‌محور است، احتمالاً امروزه توسط اکثر ما بدیهی فرض می‌شود، زیرا در فرهنگ غربی، تفکر ما در مورد تاریخ، تا حد زیادی، توسط یک ایده یهودی-مسیحی از فرآیند تاریخی شکل گرفته است. اما در جهان باستان اینگونه نبود.

در دنیای باستان، به طور کلی، تاریخ یا به صورت چرخه‌ای و مبتنی بر ماهیت چرخه‌ای فرآیندهای طبیعی، مانند فصول سال و طلوع و غروب منظم خورشید، یا به صورت نوسانی، بسیار شبیه حرکت آونگ، که دائماً به جلو و عقب و بدون هیچ الگوی معناداری در نوسان است، تصور می‌شد. بنابراین سوال این است: چگونه و چرا اسرائیل، برخلاف سایر اقوام باستان، به درک تاریخ جهانی به عنوان یک فرآیند هدف‌مند و معنادار رسید؟

جی. ارنست رایت سال‌ها پیش این سوال را پرسید و نتیجه گرفت: «ما هرگز نمی‌توانیم از دلیل واقعی این دیدگاه خاص بنی‌اسرائیل نسبت به طبیعت و تاریخ مطمئن باشیم.» او سپس به این گمانه‌زنی ادامه داد که دیدگاه اسرائیل نسبت به تاریخ به این دلیل پدید آمده است که تأمل در تجربیات تاریخی خود، اسرائیل را به این نتیجه رساند که خدا او را به عنوان قوم خاص خود برگزیده است و به دلیل این استنباط اولیه و اساسی، اسرائیل رویدادهای انسانی را جدی گرفت زیرا در آنها می‌توانست واضح‌تر از هر جای دیگری بفهمد که خدا چه می‌خواهد و هدف خدا چیست.» با این حال، فکر می‌کنم باید بگوییم که پاسخ رایت به این سوال ناقص است. پاسخ او به طور کافی توضیح نمی‌دهد که چرا سایر اقوام باستان از تجربیات تاریخی منحصر به فرد خود استنباط‌های مشابهی نکردند و سپس مفهوم معناداری از تاریخ را نیز توسعه ندادند.

از منظر کتاب مقدس، فکر می‌کنم باید بگوییم که اسرائیل حس تاریخی متمایز خود را توسعه داد، زیرا به جای کشف خدا در طبیعت، همانطور که بسیاری از اطرافیانش این کار را کردند - یعنی خدای خورشید، خدای طوفان، خدای باروری و غیره - اسرائیل خدا را در وقایع تاریخی شناخت، بلکه، اما در وقایع تاریخی که هم از قبل اعلام شده بودند و هم متعاقباً توسط پیامبران برای او تفسیر شده بودند.

خطای رایت در تحلیل این پرسش این بود که وجود و اهمیت چیزی را که می‌توانیم «وحی کلامی» بنامیم، انکار کرد. کلام الهی که توسط پیامبران عهد عتیق بیان شده است، در تحلیل رایت به اندازه کافی مورد توجه قرار نگرفته است. او وحی الهی را به وحی در و از طریق تجربه رویدادهای تاریخی محدود کرد. با این حال، در عهد عتیق می‌بینیم که خداوند خود را هم با گفتار و هم با عمل - یعنی هم با کلام و هم با رویداد - به قوم خود شناسانده است. وحی در عهد عتیق در کلامی که با تفسیر کورکورانه از یک رویداد - یعنی با استنتاج، همانطور که رایت آن را از تجربه تاریخی بیان می‌کند - ناشی می‌شود، یافت نمی‌شود. بلکه، وحی در عهد عتیق شامل کلامی است که متعاقباً توسط یک رویداد تأیید می‌شود. سخنان خدا و اعمال خدا به گونه‌ای با هم هماهنگ می‌شوند که در آن خداوند خود را به صورت شفاهی متعهد به انجام کاری می‌کند و سپس با انجام دقیق آنچه گفته است انجام خواهد داد، آن کلام را به عنوان کلامی قابل اعتماد تأیید می‌کند.

نمونه‌های بی‌شماری از این مورد در عهد عتیق یافت می‌شود. همانطور که گیراردوس وُس، در مقاله‌ای با عنوان «ایده الهیات کتاب مقدس»، این موضوع را به خوبی بیان کرده است: «بدون اعمال خدا، کلمات پوچ خواهند بود.» یعنی اگر خدا آنچه را که گفته انجام خواهد داد، انجام نمی‌داد، کلماتش هیچ ارزشی نداشتند.» بدون اعمال خدا، کلمات او پوچ خواهند بود، اما بدون کلمات او، اعمال او کور خواهند بود.» به عبارت دیگر، بدون وحی کلامی، معنای تاریخ همیشه یک راز باقی می‌ماند. شما فقط باید به اطراف نگاه کنید و سعی کنید تاریخ را خودتان امروز با مشاهده روند تاریخی تفسیر کنید. هر کسی که این کار را انجام می‌دهد به نتیجه متفاوتی می‌رسد. بدون کلمات او، اعمال کور خواهند بود.

گاهی اوقات نسبت دادن ارزش تاریخی به روایت‌های عهد عتیق به دلیل دیدگاه بیش از حد مذهبی یا الهیاتی آنها، و همچنین به این دلیل که گاهی اوقات روابط علی به وضوح مشخص نمی‌شوند، مورد چالش قرار گرفته است. ویژگی مذهبی یا الهیاتی روایت‌های تاریخی عهد عتیق برای هر کسی که عهد عتیق را می‌خواند کاملاً آشکار است. اما منظور من از عدم توجه به روابط علی در روایت‌های تاریخی عهد عتیق چیست؟ اجازه دهید چند مثال برای شما بیاورم. در داوران ۶:۱، می‌خوانید: «بار دیگر بنی‌اسرائیل در نظر خداوند شرارت ورزیدند و او هفت سال آنها را به دست مدیانیان تسلیم کرد.» عبارت بسیار مشابهی در داوران ۱۳:۱ وجود دارد: «بنی‌اسرائیل در نظر خداوند شرارت ورزیدند، پس خداوند آنها را چهل سال به دست فلسطینیان تسلیم کرد.»

وقتی این را می‌خوانید، ممکن است بپرسید: «جزئیاتی که توضیح می‌دهد چگونه اسرائیل به مدت چهل سال به دست فلسطینیان تسلیم شد، کجا هستند؟ نیروهای اقتصادی چه بودند؟ نیروهای اجتماعی؟ عوامل نظامی که این اتفاق را ممکن ساختند؟» امروزه بسیاری می‌گویند که فقدان مکرر اطلاعات توضیح‌دهنده روابط علی، مانند آنچه در داوران ۶:۱ و ۱۳:۱ شرح داده شده است، روایت‌های عهد عتیق را از بررسی به عنوان نوشته‌های تاریخی مشروع، بی‌اعتبار می‌کند. حال، در ارزیابی چنین نگرانی‌هایی، فکر می‌کنم مهم است به یاد داشته باشیم که تمرکز اصلی عهد عتیق در چیزی کاملاً متفاوت از هر نوشته تاریخی دیگری نهفته است. دغدغه اصلی روایت کتاب مقدس، توصیف کاری است که خدا در تاریخ برای آشکار کردن خود و رهایی قومش انجام داده است. بنابراین، تاریخ عهد عتیق چیزی است که می‌توان به درستی، از نظر من، به عنوان تاریخ رستگاری توصیف کرد. وقایع ثبت شده در روایت عهد عتیق به دلیل ارتباط آنها با کارهای مداوم وحی و رستگاری خدا، قابل توجه هستند. آنچه در ارتباط با کار و حیانی و رستگاری خدا مهم است، جایگاه خود را در روایت کتاب مقدس می‌یابد. آنچه در ارتباط با کارهای آشکارکننده رستگاری خداوند مهم نیست، نادیده گرفته می‌شود، یا تنها در چند کلمه به عنوان گذار به موضوعاتی با اهمیت بیشتر در تاریخ رستگاری ذکر می‌شود.

گاهی استدلال شده است که این ویژگی روایت تاریخی عهد عتیق، آن را با نوعی تعصب مذهبی یا الهیاتی ماهر می‌کند که در نتیجه ارزش آن را به عنوان یک نوشته واقعی تاریخی تضعیف می‌کند، زیرا واجد شرایط تاریخ‌نگاری بی‌طرفانه «نیست».

مطمئناً نمی‌توان انکار کرد که نوشته‌های تاریخی کتاب مقدس دارای یک ویژگی مذهبی یا الهیاتی متمایز هستند. بدیهی است که چنین است. هدف نویسندگان ارائه نوعی توصیف بی‌طرفانه یا خنثی از وقایعی که به تصویر کشیده‌اند، نبوده است. در واقع، ممکن است این سوال مطرح شود که آیا چنین چیزی به عنوان تاریخ‌نگاری عینی «به معنای نوعی گزارش عینی کاملاً بی‌طرفانه از وقایعی که اتفاق افتاده است، اصلاً» امکان‌پذیر است یا خیر. در تحلیل نهایی، فکر می‌کنم باید بگوییم که تمام نوشته‌های تاریخی تفسیری هستند. بنابراین ممکن است بگوییم که تاریخ‌نگاری قابل اعتماد یا تاریخ‌نگاری غیرقابل اعتماد وجود دارد، اما تمام نوشته‌های تاریخی مستلزم آن است که وقایع از منظر خاصی که انتخاب مطالب و ارزیابی اهمیت یا معنای آن را

تعیین می‌کند، بررسی شوند. تا این حد، هیچ نوشته تاریخی کاملاً عینی نیست و نوشته‌های تاریخی نمی‌توانند غیر از این باشند. اما این باعث نمی‌شود که تمام نوشته‌های تاریخی غیرقابل اعتماد یا غیرقابل اعتماد باشند.

در مورد روایت‌های عهد عتیق، بله؛ آنها با یک جهت‌گیری مذهبی یا الهیاتی مشخص می‌شوند که انتخاب و ارزیابی موارد گزارش شده را تعیین می‌کند. و بله، در بسیاری از موارد روابط علی به طور کامل توضیح داده نمی‌شوند. اما چنین ویژگی‌هایی از روایت کتاب مقدس به هیچ وجه از مشروعیت آنها به عنوان منابع اطلاعات تاریخی نمی‌کاهد. نکته این است که روایت‌های کتاب مقدس چیزهایی را توصیف می‌کنند که اتفاق افتاده‌اند و این وقایع اهمیت یا معنای خود را در ارتباط با کار بزرگ رستگاری خدا می‌یابند. بنابراین همانطور که قبلاً اشاره کردم، می‌توان گفت که تاریخ عهد عتیق به بهترین وجه به عنوان تاریخ رستگاری توصیف می‌شود. اهمیت این مفهوم برای درک نوشته‌های تاریخی کتاب مقدس - از نظر من - قابل تأکید بیش از حد نیست و دلیل آن این است: پیام کتاب مقدس به طور جدایی‌ناپذیری با تاریخی که توصیف می‌کند، پیوند خورده است. تاریخی که توصیف می‌کند، تاریخ کار رستگاری خداست. اگر وقایع آن تاریخ اتفاق نیفتاده باشد، ایمان ما به یک جهش غیرمنطقی تبدیل می‌شود و بیهوده است. هم پوچ است و هم خودفریبی. ایمان ما بر سخنان و اعمال خدا در تاریخ بشر استوار است. پولس این را بسیار مختصر و قاطع بیان کرد، وقتی گفت: «اگر مسیح برنخیزد، ایمان شما باطل است» (به همین دلیل، می‌توانیم سپاسگزار باشیم که خدا نه تنها در تاریخ بشر برای فراهم کردن رستگاری ما عمل کرده است، بلکه او همچنین سخن گفته و سابقه‌ای قابل اعتماد از کار و نقشه رستگاری خود به ما داده است. همانطور که پطرس گفت، «قبل از هر چیز، باید بدانید که هیچ نبوتی از کتاب مقدس از تفسیر خود پیامبر از چیزها ناشی نشده است. زیرا نبوت هرگز منشأ انسانی نداشته است، بلکه پیامبران [اگرچه انسانی] از جانب خدا سخن می‌گفتند، زیرا روح القدس آنها را هدایت می‌کرد» (دوم پطرس ۲۱: ۱).

حال، با این پیش‌زمینه و با نگاهی به ماهیت نگارش تاریخی عهد عتیق، می‌خواهم به سراغ خواندن کتاب اول و دوم سموئیل از منظر تاریخی رهایی‌بخش بروم. به نظر من، ویژگی تاریخننگاری عهد عتیق که تاریخ رهایی‌بخش است، ما را ملزم می‌کند که روایت‌های تاریخی کتاب مقدس را در جریان حرکت تاریخ رهایی‌بخش قرار دهیم.

بنابراین بیایید به کتاب اول و دوم سموئیل نگاهی بیندازیم. من می‌خواهم با چند مقدمه در مورد خود کتاب‌ها شروع کنم و اولین چیزی که در این زمینه به آن خواهیم پرداخت، نظراتی در مورد نام کتاب‌ها است. نام سموئیل «از شخصی گرفته شده است که در بخش اول این کتاب طولانی سموئیل اول و دوم برجسته بوده است.» می‌توانم بگویم که سموئیل اول و دوم شامل ۵۵ فصل است: ۳۱ فصل در کتاب اول سموئیل، ۲۴ فصل در کتاب دوم سموئیل. بنابراین، این یک کتاب طولانی است.

سموئیل شخصی بود که وسیله خدا برای مسح شائول و داوود به عنوان دو پادشاه اول اسرائیل بود. تأسیس پادشاهی در اسرائیل توسط سموئیل نبی و شرح سلطنت دو پادشاه اول اسرائیل، شائول و داوود، تمام چیزی است

که سموئیل اول و دوم درباره آن هستند. اگرچه مشخص است که سموئیل نویسنده کتاب نبوده است زیرا مرگ او در اول سموئیل ۱:۲۵ ثبت شده است، اما احتمالاً نویسنده، هر کسی که بوده، از مطالبی که توسط سموئیل و همچنین سایر پیامبران آن زمان در مورد وقایعی که یا شاهد آن بوده‌اند یا با آنها آشنا بوده‌اند، نوشته شده است، استفاده کرده است. من این را می‌گویم زیرا اول تواریخ ۲۹:۲۹ و ۳۰ می‌گوید: «و اما وقایع سلطنت داوود از ابتدا تا انتها، در تواریخ سموئیل نبی نوشته شده است.» البته این‌ها سموئیل اول و دوم نیستند، اما باید مطالب مکتوبی از دست سموئیل وجود داشته باشد. گزارش‌های ناتان نبی و گزارش‌های جاد نبی، ناتان و جاد نیز در زندگی داوود، به همراه جزئیات سلطنت و قدرت و شرایطی که او و اسرائیل و پادشاهی‌های سایر سرزمین‌ها را احاطه کرده بود، نقش داشتند.

سموئیل اول و دوم در اصل یک کتاب یا طومار واحد بودند. تقسیم به دو بخش - تا آنجا که ما می‌دانیم - توسط مترجمان سپتوآجینت، ترجمه یونانی از عبری عهد عتیق، انجام شد و از آنجایی که آنها آن را به دو کتاب تقسیم کردند، مرگ شائول در اول سموئیل ۳۱ به نظر می‌رسید مکان مناسبی برای تقسیم‌بندی و پایان دادن به کتاب اول سموئیل باشد، همانطور که مرگ موسی و یوشع در فصل‌های آخر تثئیه و کتاب یوشع شرح داده شده است. نام یا عنوان این کتاب‌ها در طول زمان متفاوت بوده است. از آنجایی که در سپتوآجینت به عنوان کتاب‌های اول و دوم پادشاهی‌ها تعیین شده‌اند، و از آنجایی که آنچه ما به عنوان سموئیل اول و دوم می‌شناسیم، پادشاهی‌های اول و دوم نامیده می‌شدند، به این معنی است که آنچه ما به عنوان پادشاهان اول و دوم می‌شناسیم، پادشاهی‌های سوم و چهارم نامیده شدند، و سپس با کمی تغییر در ترجمه ولگات که عنوان سموئیل اول و دوم بود، پادشاهان اول و دوم و آنچه ما به عنوان پادشاهان اول و دوم می‌شناسیم، به پادشاهان سوم و چهارم تبدیل شدند. حالا این را می‌گویم چون ممکن است روزی به کتابخانه بروید و تفسیری بر کتاب‌های پادشاهان سوم و چهارم ببینید و از خود بپرسید: «آن کجاست؟ من آن کتاب را در کتاب مقدس خود ندارم.» این از سنت قدیمی عناوین در نسخه لاتین ولگاته می‌آید. نامگذاری کتاب با عنوان سموئیل از سنت یهودی می‌آید. بنابراین این نظرات فقط به طور کلی در مورد خود کتاب‌ها هستند.

اجازه دهید اکنون به بررسی مختصری از محتوای کتاب اول و دوم سموئیل بپردازم و پیشنهاد کنم که از نظر من موضوع اصلی کتاب چیست. کتاب اول و دوم سموئیل بین کتاب داوران و کتاب پادشاهان قرار دارد. البته در پایان کتاب داوران، کتاب روت را داریم که در زمان داوران اتفاق می‌افتد، اما کتاب سموئیل بین کتاب داوران و کتاب اول و دوم پادشاهان قرار می‌گیرد و به دوره‌ای از تاریخ می‌پردازد که با پایان دوره داوران آغاز می‌شود و کمی قبل از مرگ داوود به پایان می‌رسد. مرگ داوود در واقع در فصل‌های اولیه کتاب اول پادشاهان شرح داده شده است. این کتاب مربوط به دوره زمانی ۱۳۰ سال، حدود ۱۱۰۰-۹۷۰ قبل از میلاد است.

این کتاب تاریخ سیاسی دقیقی از این دوره زمانی به ما ارائه نمی‌دهد، اما بخش عمده آن را مجموعه‌ای از داستان‌های زندگی‌نامه‌ای تشکیل می‌دهد که حول محور سه رهبر برجسته اسرائیل در آن دوره زمانی، یعنی:

سموئیل، شائول و داوود، می‌چرخد. به نظر من آنچه این روایت‌ها را به هم پیوند می‌دهد و به کتاب وحدت می‌بخشد، موضوع پادشاهی و عهد است. همانطور که اول و دوم سموئیل را می‌خوانید، فکر می‌کنم متوجه خواهید شد که خویشاوندی اولیه، همانطور که مردم در اول سموئیل ۸ درخواست کردند، انکار عهد بود. ثانیاً، پادشاهی که توسط سموئیل برقرار شد، همانطور که در اول سموئیل ۱۰: ۱۷-۲۷ و ۱۱: ۱۴-۱۲: ۲۵ آمده است، پادشاهی که توسط سموئیل برقرار شد، با عهد سازگار بود. سوم، پادشاهی به شیوه‌ی شائول با آرمان عهد مطابقت نداشت، و فصل‌های کلیدی آن اول سموئیل ۱۳ و اول سموئیل ۱۵ هستند. چهارم، پادشاهی به شیوه‌ی داوود، هرچند ناقص، اما نمایانگر واقعی آرمان پادشاه عهد بود، و این را در کتاب دوم سموئیل می‌بینید.

می‌خواهم پس از تکمیل این توضیحات مقدماتی در مورد اول و دوم سموئیل، به آن بسط چهارگانه موضوع پادشاهی و پیمان در اول و دوم سموئیل برگردم. بنابراین، به مقدمه‌ای بیشتر در مورد این دو کتاب برمی‌گردیم. این دو کتاب را می‌توان به طور کلی به سه بخش مرتبط با زندگی سه شخصیت اصلی تقسیم کرد: سموئیل، شائول و داوود. متوجه می‌شوید که سموئیل برجسته‌ترین چهره در اول سموئیل، فصل‌های ۱ تا ۱۲ است. شما از تولد او، پیامبر شدنش، و در نهایت مسح شائول توسط او برای پادشاهی می‌خوانید. در فصل‌های ۱۳ تا ۳۱ از اول سموئیل، شائول چهره برجسته است. او در فصل‌های ۸ تا ۱۲ پادشاه شده است. او واقعاً سلطنت خود را از فصل ۱۳ آغاز می‌کند. سپس از فصل ۱۳ تا پایان کتاب، تمرکز اصلی بر شائول است، اگرچه در این نقطه خاص، داوود وارد تصویر می‌شود و روند نزولی شائول و ظهور داوود به تخت سلطنت را می‌بینید. و سپس در دوم سموئیل، فصل‌های ۱ تا ۲۴، داوود برجسته‌ترین چهره است. بنابراین اگر به آن سه بخش، ۱ تا ۱۲ از کتاب اول سموئیل، سموئیل؛ ۱۳ تا ۳۱ از کتاب اول سموئیل، شائول؛ و کل کتاب دوم سموئیل، داوود، نگاه کنید، متوجه خواهید شد که این بخش‌ها به ترتیب ۱۷، ۳۴، و ۴۵ صفحه از کتاب مقدس عبری را به خود اختصاص می‌دهند. توجه داشته باشید که بخش مربوط به داوود، بزرگترین بخش است و من فکر می‌کنم این خود نشانه‌ای است که نویسنده می‌خواهد سلطنت داوود را برای ما برجسته کند.

حال، برای آخرین سخنان در این بخش مقدماتی، می‌خواهم توجه شما را به سه پیشرفت مهم در تاریخ رستگاری که در اول و دوم سموئیل یافت می‌شود، جلب کنم. اگر مطالب تاریخی عهد عتیق به درستی به عنوان تاریخ رستگاری درک شود، رویدادهای برجسته و مهمی که در اول و دوم سموئیل این تاریخ رستگاری را به جلو می‌برند، کدامند؟ می‌خواهم توجه شما را به سه چیز جلب کنم. اول، سموئیل تحقق وعده خدا به ابراهیم در مورد وسعت سرزمین موعود را ثبت می‌کند. من قصد دارم به هر سه مورد اشاره کنم و سپس برگردم و هر یک را با جزئیات بیشتری بررسی کنم، اما ابتدا، شما تحقق وعده خدا به ابراهیم در مورد وسعت سرزمین موعود را خواهید یافت. دوم، سموئیل ثبت می‌کند که چگونه اورشلیم به مرکز سیاسی و مذهبی اسرائیل تبدیل شد. سوم، و از همه مهمتر، و این جایی است که ما بخش عمده‌ای از وقت خود را در آن خواهیم گذراند، اول سموئیل تأسیس پادشاهی در اسرائیل را شرح می‌دهد و مسح را با پادشاهی مرتبط می‌کند. حال ممکن است بپرسید که چرا این اهمیت دارد؟

کمی بعد به آن خواهیم پرداخت. اما به نظر من این سه رویداد در حرکت رو به جلوی تاریخ رستگاری که در اول و دوم سموئیل یافت می‌شوند، از اهمیت بسیار بالایی برخوردارند. بیایید به طور خلاصه به هر یک از آنها نگاهی بیندازیم.

اول، دوم سموئیل تحقق وعده خدا به ابراهیم در مورد وسعت سرزمین موعود را ثبت می‌کند. وعده خدا به ابراهیم مبنی بر اینکه فرزندانش سرزمین کنعان را تصاحب خواهند کرد، یکی از عناصر اصلی عهد خدا با ابراهیم بود. در پیدایش ۱۲، زمانی که این عهد در ابتدا به ابراهیم ارائه شد، در پیدایش ۱۲:۷، به سرزمین وعده داده شده اشاره شده است. این موضوع در پیدایش ۱۵:۱۸-۲۱ که مرزهای این سرزمین شرح داده شده است، به تفصیل شرح داده شده است. این موضوع در پیدایش ۱۷:۸ بیشتر تأیید شده و در جاهای متعدد دیگری از جمله اعداد ۱:۳۴-۱۲، تثنیه ۱:۷، تثنیه ۱۱:۲۴، یوشع ۱:۴، مزمو ۸:۱۰۵-۱۱ تکرار شده است و جاهای دیگری نیز وجود دارد. این وعده به ابراهیم در ابتدا زمانی تحقق یافت که اسرائیل سرزمین کنعان را در زمان فتح تحت رهبری یوشع تصرف کرد. در یوشع ۱۱:۲۳ می‌خوانیم: «پس یوشع تمام سرزمین را همانطور که خداوند به موسی دستور داده بود، تصرف کرد و آن را به عنوان میراث به بنی‌اسرائیل، بر اساس تقسیمات قبیله‌ای آنها، داد.» و ممکن است فکر کنید: «خب، این تحقق وعده است.» با این حال، اگر به یوشع ۱۳ بروید، خواهید خواند که آن فتح اولیه هنوز مناطق وسیعی از زمین را برای تصرف باقی گذاشته بود و قبایل مختلف کار را در سرزمین‌های خود کامل نکرده بودند. جزئیات بیشتر این موضوع را در فصل اول داوران خواهید خواند. و علاوه بر این، وعده به ابراهیم مرزهایی را توصیف می‌کند که تا مصر تا رودخانه فرات امتداد داشت. تحقق این وعده تا زمان سلطنت داوود محقق نشد. شما در مورد آن در دوم سموئیل ۸ می‌خوانید، جایی که فهرستی از فتوحات داوود وجود دارد. داوود نه تنها فلسطینیان را که تهدید فوری بودند، پس از مرگ شائول شکست داد، بلکه حاکمیت اسرائیل را تا رودخانه فرات گسترش داد. من وقت نمی‌گذارم این را در دوم سموئیل ۸ بخوانم، اما گزارش آن وجود دارد. وقتی به اول پادشاهان باب ۴ مراجعه می‌کنید، داوود پادشاهی خود را به پسرش سلیمان واگذار می‌کند. در آنجا می‌خوانید که مرزها تا فرات امتداد یافته‌اند. بنابراین در اول پادشاهان باب ۴، آیات ۲۱ و ۲۴ متوجه می‌شوید که وعده‌ای که به ابراهیم داده شده بود، محقق شده است.

بنابراین فکر می‌کنم می‌توان گفت که در آن عبارات نسبتاً پیش پا افتاده‌ی دوم سموئیل ۸ که فهرستی از فتوحات داوود را در آن می‌بینید، حقیقت عمیق دیگری نیز وجود دارد و آن این است که خدا به وعده‌های خود وفادار است. آنچه او می‌گوید، محقق خواهد شد. او آنچه را که می‌گوید، به انجام خواهد رساند.

در زمان سموئیل و شائول، تصرف سرزمین‌هایی که به ابراهیم وعده داده شده بود، غیرممکن و حتی غیرقابل تصور به نظر می‌رسید. اما به خواست خدا، ملت‌های بزرگ هلال حاصلخیز؛ مصر، بابل، سوریه و حتیان، در طول سلطنت داوود و سلیمان به ضعف کشیده شدند، به طوری که پادشاهی‌های آنها توانست تا حدی که خداوند به ابراهیم وعده داده بود، رشد کند.

بنابراین، یک گام در حرکت رو به جلوی تاریخ رستگاری وجود دارد

مورد دوم؛ سموئیل شرح می‌دهد که چگونه اورشلیم به مرکز سیاسی و مذهبی اسرائیل تبدیل شد. پس از اینکه داوود به سلطنت رسید، شهر بیوسیان، صهیون، را تصرف کرد و آن را پایتخت خود قرار داد. ما در دوم سموئیل ۵ در مورد این موضوع می‌خوانیم. این شهر به مرکز سیاسی اسرائیل تبدیل شد. در دوم سموئیل ۶ در مورد یک رویداد مهم دیگر می‌خوانیم. داوود در دوم سموئیل ۶ صندوق عهد را به اورشلیم می‌آورد و آن را نه تنها به مرکز سیاسی، بلکه به مرکز مذهبی ملت نیز تبدیل می‌کند.

این عمل اهمیت نمادین بسیار مهمی داشت؛ بعداً در مورد این موضوع بیشتر صحبت خواهیم کرد. اما اهمیت آن این است که داوود هنوز یهوه را به عنوان حاکم عالی سرزمین به رسمیت می‌شناخت. به یاد داشته باشید که صندوق عهد حاوی لوح‌های شریعت که در کوه سینا به موسی داده شده بود، به عنوان تخت سلطنت یهوه در نظر گرفته می‌شد. اگرچه داوود حاکم انسانی و پادشاه انسانی بود، آوردن صندوق عهد به اورشلیم توسط او نشان داد که او یهوه را به عنوان پادشاه الهی اسرائیل و حاکم نهایی اسرائیل می‌دانست. از زمان داوود به بعد، در طول بقیه دوره عهد عتیق و تا عهد جدید، اورشلیم در مرکز تعاملات خدا با قوم برگزیده‌اش اسرائیل باقی ماند. این امر حتی تا به امروز نیز ادامه دارد. بعداً وقتی در مورد پادشاهی داوود بحث می‌کنیم، بیشتر در مورد آن صحبت خواهیم کرد.

اما سوم اینکه، تا آنجا که به پیشرفت‌های تاریخ رستگاری مربوط می‌شود، اول سموئیل، تأسیس پادشاهی در اسرائیل و ارتباط مسح با پادشاهی را شرح می‌دهد. در کتاب سموئیل است که عبارت «مسح‌شده‌ی خداوند» به عنوان مترادف پادشاه استفاده می‌شود. اهمیت این موضوع زمانی مشخص می‌شود که متوجه شویم کلمات انگلیسی **هستند**، اسمی که به معنای مسح‌شده *messiah* «مسح‌شده» و «مسیح» ترجمه و حرف‌نگاری کلمه عبری «به معنای» مسح کردن «می‌آید. بنابراین کلمات انگلیسی برای «مسح‌شده» و «*mashah*» است و از ریشه عبری مسیح «در زبان عبری یک کلمه هستند».

در هر دو ترجمه هفتادگانی و عهد جدید استفاده *h mesia* برای ترجمه *christos* در زبان یونانی، کلمه از ریشه یونانی به معنای «مسح کردن» گرفته شده است و البته ما آن را با *christos* شده است. این کلمه یونانی در نسخه انگلیسی کتاب مقدس می‌شناسیم. بنابراین کلمات «مسیح» و «مسیح» (که امروزه «Christ») آوانگاری برای ما بسیار آشنا هستند، زمینه اولیه کتاب مقدس خود را در سموئیل اول و دوم می‌یابند. این بدان معناست که ریشه‌های ایده مسیحایی، که قطعاً یک مفهوم بسیار مهم کتاب مقدس است، ارتباط قابل توجهی با روایت‌های سموئیل اول و دوم دارد.

داستان‌های چگونگی مسح شدن شائول و داوود در اول سموئیل ۹: ۱-۱۰، ۱۶ برای شائول و اول سموئیل برای داوود یافت می‌شود. عنوان «مسح‌شده‌ی خداوند» به عنوان عنوانی برای پادشاهان اسرائیل بارها در اول ۱۶

و دوم سموئیل یافت می‌شود. در اول سموئیل ۲:۱۰، ۲۴:۱۰، ۲۶:۹، دوم سموئیل ۱:۱۴، ۱:۱۶، ۱۹:۲۱، ممکن است موارد دیگری نیز وجود داشته باشد، ۲۳:۱، ۲۲:۵۱.

درک این نکته مهم است که تأسیس پادشاهی در اسرائیل بدون انتظار قبلی ظاهر نمی‌شود. یعنی این امر به طور ناگهانی اتفاق نمی‌افتد. در ابتدا در وعده خدا به ابراهیم و سارا مبنی بر اینکه پادشاهانی از نسل آنها و از نسل آنها خواهند بود، در پیدایش ۱۷:۶ و ۱۶، به این موضوع اشاره شده است. در پیشگویی یعقوب در مورد قبیله یهودا، وقتی که گفت: «عصای سلطنت از یهودا و نه عصای سلطنت از میان پاهایش دور نخواهد شد تا به صاحبش برسد» (پیدایش ۴۹:۱۰)، به طور صریح‌تری به آن اشاره شده است. بلعام در اعداد ۲۴:۷ پیشگویی کرد که پادشاهی در اسرائیل خواهد بود: «پادشاه آنها از اجاج بزرگتر خواهد بود و پادشاهی آنها به وجد خواهد آمد.» و در ۱۹-۲۴:۷ گفت: «ستاره‌ای از یعقوب طلوع خواهد کرد، عسائی از اسرائیل طلوع خواهد کرد، پیشانی موآب را خواهد شکست، عدن فتح خواهد شد، پادشاهی از یعقوب ظهور خواهد کرد.» موسی در تثنیه، باب ۱۷، شریعت پادشاه «را که به اصطلاح «شریعت پادشاه» نامیده می‌شود، در تجدید عهد سینا در دشت‌های موآب» گنجاند و پیش‌بینی کرد که زمان پادشاهی در اسرائیل فرا خواهد رسید.

در ابتدای کتاب اول سموئیل، حنا روزی را پیش‌بینی کرد که خدا به پادشاه خود قدرت خواهد داد و قدرت مسیح خود را افزایش خواهد داد. اول سموئیل ۲:۱۰ جایی که او از «مسح‌شده و پادشاه» صحبت می‌کند، حتی قبل از اینکه پادشاهان مسح شده باشند. بنابراین، هنگامی که سرانجام پادشاهی فرا رسید، مشخص بود که خدا قصد داشت اسرائیل سلسله‌ای از پادشاهان داشته باشد که پادشاه بزرگ مسیحایی آینده را پیش‌بینی و به آن اشاره کنند. با این حال، تا اول سموئیل ۸-۱۲، این پادشاهی در اسرائیل برقرار نشد.

اول سموئیل ۸-۱۲، استقرار پادشاهی در اسرائیل را در ۵ واحد ادبی توصیف می‌کند. تقسیم‌بندی‌های فصل‌ها در فصل‌های ۸-۱۲ واقعاً در بهترین جای خود نیستند، بنابراین اجازه دهید به سرعت به شما نشان دهم که این واحدهای روایی چگونه تقسیم می‌شوند. اول سموئیل ۸ درخواست اسرائیل برای داشتن پادشاه است؛ اول سموئیل ۹:۱ تا ۱۰:۱۶، سموئیل به طور خصوصی شائول را به عنوان پادشاه مسح می‌کند؛ و شما یک واحد روایی دارید. در ۱۷:۱۰-۲۷، سموئیل مجمعی را در مصف‌برگزار می‌کند که در آن شائول به طور علنی به عنوان پادشاه انتخاب می‌شود. در فصل ۱۱، آیات ۱-۱۳، انتخاب شائول به عنوان پادشاه با پیروزی بر عمونیان تأیید می‌شود. و سپس در ۱۴:۱۱ تا ۱۲:۲۵، سلطنت شائول آغاز می‌شود. این مراسم در یک مراسم تجدید پیمان است. که توسط سموئیل در جلجال برگزار می‌شود، آغاز می‌شود.

وقتی این روایت‌ها را می‌خوانیم، فکر می‌کنم چیزی که در می‌یابیم این است که اگرچه پادشاهی در هدف خدا برای قومش بود، اما از آن مسیری که ما انتظار داشتیم، سرچشمه نمی‌گرفت. در اول سموئیل ۸، می‌بینیم که بزرگان اسرائیل به سموئیل مراجعه کردند و از او خواستند که پادشاهی مانند ملت‌های اطراف به آنها بدهد. این اول سموئیل ۵:۸ و اول سموئیل ۱۹:۸ و ۲۰ است. اما وقایع این فصل مدت‌ها پس از توصیف رهایی معجزه‌آسای

اسرائیل از فلسطینیان، همانطور که در فصل ۷ شرح داده شده است، اتفاق می‌افتد. در فصل ۷، سموئیل برای اولین بار به عنوان داور در ارتباط با آن پیروزی بر فلسطینیان شناخته می‌شود. اما در فصل ۸، او در سن پیری خود است. در آیه ۸ می‌خوانیم که سموئیل به دلیل سن بالا، پسرانش یوئیل و ابیا را برای کمک به او در تصمیم‌گیری‌های قانونی منصوب کرده بود. اما برخلاف پدرشان، آنها عدالت را برای سود مالی منحرف کردند. ما این را در اول سموئیل ۸: ۲ و ۳ می‌خوانیم. این به رهبران ملی اسرائیل فرصتی داد تا از سموئیل بخواهند که به مردم «پادشاهی بدهد تا مانند سایر ملت‌ها بر ما حکومت کند.» (آیه ۵ - به نظر می‌رسد که فساد پسران سموئیل بهانه‌ای مناسب برای توجیه تمایل آنها به داشتن پادشاه بوده است. آن رهبران واقعاً چیزی بسیار فراتر از صرفاً شاگرد پسران سموئیل می‌خواستند. آنها می‌خواستند با بازسازی حکومت دینی به گونه‌ای که امکان وجود یک پادشاه انسانی را فراهم کند، یک نظم اجتماعی جدید ایجاد کنند. نقشی که آنها برای پادشاه توصیف کردند نشان می‌دهد که عمیق‌ترین انگیزه آنها بیشتر از عدم اعتماد به یهوه ناشی می‌شد تا نگرانی از فساد پسران سموئیل

این درخواست برای سموئیل ناراحت‌کننده بود، همانطور که در آیه ۶ می‌خوانیم. نه تنها به این دلیل که او آن را شخصی تلقی کرد، به عنوان کنایه‌ای مبنی بر اینکه دیگر به اندازه کافی صلاحیت رهبری انسانی برای ملت را ندارد. بلکه او همچنین آشفته شد زیرا این پیشنهاد می‌کرد که یک حکومت دینی مستقیم، یعنی حکومتی که در آن فقط یهوه به عنوان پادشاه الهی اسرائیل بر ملت حکومت کند، دیگر برای اسرائیل کافی نیست. این درخواست تلویحاً به این معنی بود که اسرائیل از کشورهای همسایه پایین‌تر است، صرفاً به این دلیل که هیچ پادشاه انسانی نداشت که پیشاپیش او برود و او را در جنگ رهبری کند؛ این را در آیه ۲۰ می‌خوانیم. آنها پادشاهی می‌خواستند که پیشاپیش آنها برود و آنها را در جنگ، به ویژه در مواجهه با تهدیدهای فلسطینیان و عمونیان، رهبری کند.

در اصل، این نگرش، رد پادشاهی یهوه بود و این موضوع به صراحت در آیه ۷ بیان شده است، و دوباره در ۱۹: ۱۰، ۱۲: ۱۲، ۱۲: ۱۷، ۱۲: ۱۹ نیز آمده است. این به مضمونی تبدیل می‌شود که در اول سموئیل ۸ تا ۱۲ ادامه دارد. درخواست شما برای داشتن پادشاه، رد خداوندی بود که پادشاه شما بود. و به این ترتیب، انکار عهد بود. این رد همان چیزی بود که اسرائیل را از سایر ملت‌ها متمایز می‌کرد. این انکار اعتراف مزبور ۴۴: ۲ تا ۸ بود، جایی که می‌خوانید: «تو، ای یهوه، با قدرت خود ملت‌های بت‌پرست را بیرون راندی و تمام سرزمین را به اجداد ما بخشیدی. تو دشمنان آنها را شکست دادی و اجداد ما را آزاد کردی. آنها سرزمین را با شمشیرهایشان فتح نکردند. این بازوی قوی خودشان نبود که به آنها پیروزی داد؛ بلکه دست راست و بازوی قوی تو و نور کورکننده‌ی چهره‌ات بود که به آنها کمک کرد. زیرا تو آنها را دوست داشتی. تو پادشاه من و خدای من هستی. تو برای اسرائیل پیروزی‌ها را رقم می‌زنی، تنها با قدرت تو می‌توانیم دشمنان خود را عقب برانیم، تنها به نام تو می‌توانیم دشمنان خود را پایمال کنیم. من به کمان خود اعتماد ندارم، برای نجات خود به شمشیر خود اعتماد ندارم. تو کسی هستی که ما را بر دشمنانمان پیروز می‌کنی؛ تو کسانی را که از ما متنفرند، رسوا می‌کنی. ای خدا، ما تمام روز تو را جلال می‌دهیم و دائماً نام تو را ستایش می‌کنیم.» (این باید اعتراف اسرائیل می‌بود، اما این بزرگان نزد

سموئیل می‌آیند و پادشاهی مانند ملت‌های اطراف می‌خواهند که بیرون بروند و آنها را در نبرد رهبری کند. این تلاشی بود برای جایگزینی حکومت یهوه با یک نهاد انسانی که آشکارتر، قابل اعتمادتر و بهتر قادر به تضمین امنیت ملت تلقی می‌شد.

با وجود این، خداوند به سموئیل دستور داد تا درخواست رهبران بنی‌اسرائیل را اجابت کند. او به سموئیل گفت که مسئله اصلی این نیست که آنها او، یعنی سموئیل، را رد کرده‌اند، بلکه این است که آنها من، یهوه، را رد کرده‌اند. و اینکه دیگر نمی‌خواهند یهوه پادشاه آنها باشد. آیه ۷: بنابراین، در حالی که به سموئیل دستور داده شد که آنچه را که می‌خواهند به آنها بدهد، در عین حال به او گفته شد که به آنها در مورد داشتن پادشاهی مانند ملت‌ها هشدار دهد، که این امر چه پیامدهایی خواهد داشت؛ این در آیه ۹ آمده است. اگر آیات ۱۱ تا ۱۸ را بخوانید، فکر می‌کنم آنها به بهترین وجه به عنوان توصیفی از اعمال معمول یک پادشاه معمولی شهر-دولت کنعانی در آن زمان درک می‌شوند. و اگر آن آیات را بخوانید، کلمه‌ای که برجسته است و به وضوح آن پادشاهان را توصیف می‌کند، کلمه «گرفتن» است. این کلمه چهار بار در آیات ۱۱، ۱۳، ۱۴ و ۱۶ استفاده شده است و چندین بار دیگر نیز به طور ضمنی به کار رفته است. سموئیل به رهبران گفت که پادشاهی مانند پادشاهان ملت‌های اطراف، پادشاهی خواهد بود که پسرانشان را خواهد گرفت، آیه ۱۱. دخترانشان را خواهد گرفت، آیه ۱۳. بهترین مزارع و تاکستان‌هایشان را خواهد گرفت، آیه ۱۴. یک دهم غله‌شان را خواهد گرفت، آیه ۱۵. غلامان و کنیزانشان را خواهد گرفت، آیه ۱۶. بهترین گاوها و الاغ‌هایشان را خواهد گرفت، آیه ۱۶. یک دهم گله‌هایشان را خواهد گرفت، آیه ۱۷. و نتیجه این خواهد بود که قوم اسرائیل به بردگی کشیده خواهند شد، دقیقاً مانند آنچه در مصر تجربه کرده بودند.

سموئیل این هشدار را به آنها داد؛ اما این هشدار به گوش کسی نرسید. پس از گوش دادن به او، رهبران حتی بیشتر از قبل اصرار کردند؛ آیه ۵ و آیه ۲۰ را با هم مقایسه کنید. آنها پادشاهی می‌خواستند که «ما را داوری کند و ما را در جنگ رهبری کند». بنابراین آنها به دلایل نادرستی پادشاهی می‌خواستند؛ با این حال، خدا در این فصل سه بار به سموئیل گفت: «آنچه می‌گویند، انجام بده». (در آیات ۷، ۹ و ۲۲. در اینجا موقعیتی را می‌بینیم که خداوند با درخواست شرورانه مردم موافقت کرد، اما سپس آرزوی شیطانی آنها را به چیزی تبدیل کرد که در نهایت برای خیر ملت مفید بود. به نظر من، در اینجا سخنان یوسف به برادرانش در پیدایش ۵۰ آیه ۲۰ به ما یادآوری می‌شود: «شما قصد آسیب رساندن به من را داشتید، اما خدا آن را به خیریت اراده کرد تا آنچه را که اکنون انجام می‌شود، به انجام برساند؛ نجات جان بسیاری.» هنگامی که سرانجام پادشاهی توسط سموئیل برقرار شد و شائول به مردم معرفی شد، نوع پادشاهی متفاوت از آن چیزی بود که مردم درخواست کرده بودند.

پادشاهی در اسرائیل، همانطور که توسط سموئیل تعریف شده بود، قرار بود یک پادشاهی عهدی باشد، یعنی پادشاهی‌ای که در آن وظایف و مسئولیت‌های یک پادشاه در اسرائیل اساساً با وظایف و مسئولیت‌های پادشاهان ملل اطراف متفاوت باشد. پادشاهی در اسرائیل به گونه‌ای طراحی می‌شد که پادشاهی انسانی را در

اجرای عهد ادغام کند. بنابراین این فصل، اول سموئیل ۸، آغاز یک ابتکار جدید مهم در طرح رستگاری خدا را نشان می‌دهد. پادشاهی اکنون در اهداف رستگاری خدا برای قومش گنجانده خواهد شد. با پیشرفت بیشتر تاریخ اسرائیل، شکست مداوم پادشاهان انسانی او بود که در نهایت امید به یک پادشاه مسیحایی آینده، در نسل داوود، که هم انسانی و هم الهی خواهد بود، را ایجاد کرد. می‌بینید که این مضمون به طور فزاینده‌ای در کتب نبوی توسعه یافته است، در نهایت این عیسی، ریشه و نسل داوود، مکاشفه ۲۲:۱۶، خواهد بود که این آرمان پادشاه عهدی واقعی را به طور کامل محقق خواهد کرد. پولس رسول به ما می‌گوید که وقتی تمام تاریخ به پایان نهایی خود برسد، عیسی پس از نابودی هر حاکم، قدرت و اختیاری، پادشاهی را به خدای پدر خواهد سپرد (اول قرنتیان ۱۵:۲۴).

رونویسی توسط مائونیک بیکر، مگان سیدروپولوس، جیک کوران، تابلر بروب، سم کریگ، اشلی هال
و ویرایش شده توسط پاول فی
تدوین: بتد هیلدبرانت